

نیروی مرگ

گوئیا از زور مرگ آگاه نیست

مرگ را بر زورمندان راه نیست

ای که از قدرت چو ضیغم غره‌ای

چونکه مرگ آید چون مسکین بره‌ای

مرگ قیصرها بخاک افکنده است

اشکم خاک از سران آکنده است

چون که پیک مرگ از ره در رسید

پنجه‌اش تا حنجر قیصر رسید

چون ستم‌کش بیو چرکین پلاس

دست بر دامن مرگ از التماس

رحم کن ای مرگ بر ناکامی ام

بر هراس و رعب و ناآرامی ام!

چند روزی ده امانم بیشتر

تا فزون کویم به دلها بیشتر

تا جهان را يك بیک ویران کنم

دیدگان از رنج و غم گریان کنم

نیمه کاره مانده‌ای بس کارها

رحم کن تا کم شود بسیارها

نیمه کاره مانده کاخ مرمرم

سرو دولت تازه رسته بر درم

تازه شمشیر مُرَصَّع کار من

گشته آماده پی پیکار من